

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۱۵ می ۲۰۲۲

سید محمدباقر مصباح زاده

عبدالرحمان لودین

در ۱۲ سرطان سال ۱۲۹۷ به اتهام سو قصد مسلحانه به جان امیر حبیب الله خان دستگیر و به مدت هشت ماه زندانی شد. او بار دیگر در سال ۱۳۰۸ ش، مدت کوتاهی در دوره پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی زندانی شد.



عبدالرحمان فرزند سید احمدخان لودین معروف به کاکا، از قبیله لودی یکی از شاخه های قبیله بزرگ متی، از نسل سیدشاه حسین (مشهور به شاه حسین غوری)، در سال ۱۲۷۲ ش، در شهر کابل دیده به جهان گشود. پدر او از مبارزان مشروطه خواه بود که سی سال عمرش را در زندان سیاسی گذراند. او در زندان نخستین شیوه ای جدید سوادآموزی را تدوین نمود و برای نخستین بار نصاب آموزش ابتدایی را بنیان گذاشت که به طرز کاکا معروف بود. کاکا سیداحمد تنها در اردوی افغانستان با این شیوه دوازده هزار نفر را باسواد ساخته بود.

عبدالرحمان لودین در لیسه حبیبیه تا سطح رشديه تحصیل کرده بود و عضوگروه «جوانان افغان» بود که روشنفکران و مبارزان دیگری چون میرغلام محمد غبار، عبدالهادی داوی نیز در آن عضویت داشتند. او نویسنده و شاعر بود و به زبان های پشتو، فارسی، ترکی، اردو، عربی و انگلیسی آشنایی داشت. در ۱۲ سرطان سال ۱۲۹۷ به اتهام سو قصد مسلحانه به جان امیر حبیب الله

خان دستگیر و به مدت هشت ماه زندانی شد. او بار دیگر در سال ۱۳۰۸ ش، مدت کوتاهی در دوره پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی زندانی شد. عبدالرحمان لودین مسؤلیت های زیر را به عهده داشت:

۱- عضو تحریریه دومین نشریه ای چاپی افغانستان به نام «سراج الاخبار» از ۱۲۹۰ ش، تا زمان توقیف در ۱۲۹۷ ش.

۲- عضو هیأت تحریریه روزنامه «امان افغان» پس از حصول استقلال سیاسی افغانستان در سال ۱۹۱۹ م.

۳- عضو نخستین مرکز قانون گذاری افغانستان.

۴- عضو هیات سیاسی افغانستان در بخارا

۵- رئیس مرکه پشتو (د پشتو مرکه)

۶- عضو شرکت کننده در لویه جرگه ۱۳۰۳ ش

۷- کفالت سرمنشی شاه امان الله در سال ۱۳۰۳،

۸- رئیس شهرداری یا بلدیة قندهار ۱۳۰۵.

۹- رئیس گمرکات کابل ۱۳۰۶-۱۳۰۷.

۱۰- رئیس شهرداری یا بلدیة کابل در ۱۳۰۹/۱۳۰۳ م.



عبدالرحمان لودین در سال ۱۳۰۹ و در سن ۳۷ سالگی در زمان محمد نادرشاه و به دستور او در داخل ارگ شاهی تیرباران شد. سید قاسم رشتیا از قول سرمنشی های حضور ظاهرشاه، میرزا محمد

نوروز و حافظ نورمحمد کهگدای، در رابطه کشتن لودین توسط نادرشاه چنین نوشته است: «چون واقعه شورش دوم سمت شمالی رونما گردید، عبدالرحمان خان رئیس بلدیہ کابل، از دولت خواست تا برای حفظ ماتقدم مردم کابل را مسلح سازد. این پیشنهاد، نادرخان را بر او بدگمان ساخت، و هنگامی که لودین دساتیر وی را در کتابچه جیبی خود یادداشت می گرفت، پادشاه دفترچه اش را باخود گرفت و شب همه محتویات آن را خوانده، تمام یادداشت‌ها و اشعار انقلابی وی را مطالعه کرد. فردای آن شب عبدالرحمان لودین را به مجلس وزرا احضار نموده، آنچه را که در یادداشت‌های او مخالف خود یافته بود، همه را بر رخ وی کشیده، فی‌المجلس امر نمود که اعدامش کنند.» (رشتیا، ۴۰)

میرغلام محمد غبار که از دوستان نزدیک و همفکران لودین بود، در رابطه با این رویداد چنین نوشته است: «در مورد عبدالرحمان خان توطئه ای سازمان داده شد و آن چنین بود که توسط شیراحمدخان تاجر، یکنفر جهرچی را در بدل اجرت واداشتند که از نام عبدالرحمان خان رئیس بلدیہ، در بازارهای کابل جهر بزند که: «مردم شمالی (کوه‌دامن و کوهستان) بغاوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده اند. شما مردم کابل هوشیار و حاضر به دفاع خود شوید و دکانها را ببندید». حکومت این کار را تحریک مردم از طرف رئیس بلدیہ خوانده، خودش را کشت، خانه اش را تفتیش و آثار قلمی اش را ضبط نمود.»

محمد رحیم شیون در کتاب «برگ های از تاریخ وطن ما» در مورد چگونگی قتل عبدالرحمان لودین (کبرییت) روایتی دیگری به این شرح نوشته است: «هنگام قیام کوه‌دامنی ها، عبدالرحمان لودین از نادرشاه تقاضا نمود به اهالی کابل سلاح توزیع شود. گویا برای این که از شهر در مقابل شورشیان دفاع کنند. برنامه اصلی لودین این بود که اهالی را مسلح سازد و در درجه اول نادرشاه را از بین ببرد. اما پادشاه با تردید بدین پیشنهاد نگریست و می فهمید که لودین مخالف انگلیس و از همکاران امان الله خان است. اداره جاسوسی انگلیس که فعالانه نادرخان را در گرفتن قدرت و پیگرد طرفداران امان الله یاری می رساند، نیز این مطلب را می دانست. شایع شده بود که قبلاً کتابچه یادداشت حاوی نظریات انقلابی و اشعار مترقی و انتقادی و نوشته های تاریخی عبدالرحمان لودین دزدی شده بود. همین اسناد بهانه به دست داد که نادرخان بعد از سرکوبی قیام کوه‌دامن او را زندانی کند و در جون سال ۱۹۳۰ در محوطه قصر دلکشا تیرباران نماید.» (غبار، ۲/۴۰)

عبدالرحمان در شعر «کبرییت» تخلص می کرد که نمونه از شعر انقلابی او در این جا نقل می

شود:

نعره

ای ملت از برای خدا زودتر شوید
از شرّ مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید
وانگه چو رعد نعره زنان در بدرشوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید

از یکطرف نهنگ وز دیگر طرف پلنگ
هر دو بخون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند به خود مبتلا زجنگ
جهدی کنید، بهرچه هست این همه درنگ؟
در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید

این وقت فرصت است، نه هنگام جشن و سور
هر کس که فوت می کندش می شود، کفور
پس در همین خلال و چنین حال و این فتور
تیزی و سعی و همت تان این قدر ضرور
تا از برای چشم عدو نیشتر شوید

امروز در تمامی عالم چه شور و شر
برپا و ما نشسته از آن جمله بی خبر
نی فکر سود، نی سر سودای مان به سر
افسوس بر فلاکت حال چنین بشر
باید ز شرم، آب ز پا تا به سر شوید

الله عالم است که این خصم بدسرشت
این حَبَّ حُبِّ خویش چسان کرده است کشت
تا هیچ فرق کرده نیاید ز خوب و زشت
نقشی چنین بساط ببايست در نوشت
ترسم خدا نخواسته زیر و زبر شوید

خصم بزرگ خویش شناسید انگلیز
زان پس عدوی دیگر تان است روس نیز
در این زمانه عهد نیرزد به یک پیشیز
دارید ملت و وطن خویشتن عزیز
با اتحاد جمله چو شیر و شکر و شوید

حاضر کنید اسلحه کوبید طبل و کوس
آرید رو به جنگ چو عثمانی و پروس
تا حلق انگلیز فشارید و نای روس
در جاغر تفنگ گذارید کارتوس
چون تیر راست سوی مخالف بدر شوید

باری به سیر سوزن ساعت نظر بدوز
در لمحہ ها و لحظة ساعت گذشت روز
همواره در تلف گذرد عمر ما چو یوز
افتاده و ز بهر چه ایستادگی هنوز
چیزی شوید یا کم و یا بیشتر شوید

ای غافل از زمانه و شاغل به لهو و گلف

با دشمن خبیث کسی کرده است حلف؟
خود فکر کن عدو نکند چون ز عهد خلف
باید گریست بر سر این احمقی و جلف
تا چند برای دیدن حق کور و کر شوید

زینسان که در کلاه و فراکوت و بوت نو
از رشک می برید یکی از دگر گرو
ترسید ز انگلیز چو اطفال از ببو
تا کی پس ار دریژ نگویید زیر زو؟
یک بار لازم است به عزم سفر شوید

این کرچ راست در کمر و جیغه در کلاه
بس وضع خوب و فیشن روزست واه واه
اما چه عیب روشن و بی همتی است آه
کین هر دو محض بهر نمایش شود نگاه
باید برین حمیت خود نوحه گر شوید

از حال پر تأسف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور تو ای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصه ای عجیب
بهر شنیدن سخنم گوش اگر شوید

کردند خاینان جفاکیش بی فروغ
آقایی زمانه همه بهر خود قوروغ
جهل و نفاق و بی خبری، غفلت و دروغ

انداخته به گردن ما حلقه ها چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو و خر شوید

گر مستبد ز روی جهالت عتاب کرد
یا غیر حق کدام کسی را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
ناچارش، عقل عالم و آدم خطاب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید؟

هر جا که جاهلی است پر از جهل و ابلهی
تفتیش در معارف ما می کند زهی!
چشمش پر از حرام، دلش از خرد تهی
پس ای برادران چو چنین است گمرهی
بهر خدا ز حال وطن با خبر شوید

بر نقد و جنس مالی مان خاینان امین
در مجلس سیاسی مان جاهلان نگین
نه فکرو هوش و قلب، نه وجدان عقل و دین
تا بهر انتباه صدایی کشد چنین
کی غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر یک نشسته است به زین آن چنان تلک
کش نیست غم ز ملت و پرواش از ملک
با صد غرور و کبر همی تازد اسپ دک
کس نیست تا به سینه ایشان کند شلک
خوب ای خران چرید! که تا چاقتر شوید

هر لحظه چون خیالِ چنین حال غم فزا
آید به سر ز جوش، شود فرق من جدا
دایم به آه و ناله و افغان کنم نگاه
اندر هجوم اشک همی گویم این دعا
کای ظالمان خاک به سر! در بدر شوید

(غبار، ۵۶۵ - ۲/۵۶۷)

به نقل از سایت : پیام آفتاب